

مقاله پژوهشی

بازسازی آیین دادرسی در ایران قرن پنجم بر پایه متون نثر پارسی

وحید اقبالی، حسن اکبری بیرق*، عبدالله حسن زاده میرعلی

گروه زبان و ادبیات فارسی، پردیس علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

سال شانزدهم، شماره یازدهم، بهمن ۱۴۰۲، شماره پی در پی ۹۳، صص ۶۱-۴۵

DOI: 10.22034/bahareadab.2024.16.6896

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: قضاوت و دادرسی همواره در طول تاریخ دستخوش دگرگونیهای فراوانی شده و از شکل ساده و ابتدایی خویش بصورت نظامی پیچیده درآمده است. در ایران نیز نظام قضایی در ادوار مختلف دچار تغییرات بسیاری گردیده است. از جمله تغییرات اساسی ایران در قرن پنجم، شکل گرفتن مجدد نهادهای سیاسی-اجتماعی است که در آغاز حمله اعراب به ایران از بین رفته بودند. از میان این نهادها میتوان به نظام قضایی اشاره کرد. در این مقاله کوشش شده است ضمن بررسی نظام قضایی ایران در قرن پنجم، تصویری جامع و روشن از آیین قضاوت و داورى در این دوره ارائه شود.

روش مطالعه: پژوهش پیش رو، مطالعه‌ای نظری است که به شیوه کتابخانه‌ای انجام شده است. محدوده و جامعه مورد مطالعه متون برگزیده نثر فارسی قرن پنجم میباشد.

یافته‌ها: در میان کتابهای مورد بررسی، کتابهایی چون تاریخ بیهقی، سیا ستنامه، التو سئل الی الترسئل، و نصیح‌الملوک در مقایسه با دیگر متون نثر حاوی مطالب و شواهدی بیشتر و مرتبط با موضوع پژوهش هستند.

نتیجه‌گیری: بر اساس شواهد به‌دست‌آمده از دل این متون میتوان ادعا کرد در ساختار قضایی، شاه اولین و قدرتمندترین شخص در منصب قضاوت بوده است. برخی پادشاهان برای دادرسی شیوه‌هایی چون به مظالم نشستن، زنجیر عدالت، و جامه سرخ پوشیدن را برای رسیدگی مستقیم به مشکلات متظلمان ابداع کرده‌اند. در مقابل دادخواهان و متظلمان نیز روشهایی همچون بر سر راه پادشاهان ایستادن، قصه برداشتن، و سر برهنه کردن را به کار برده‌اند. پس از سلطان، وزیر یا خواجه بزرگ و قاضی‌القضات در رأس این منصب حضور داشته‌اند. قاضی در مرتبه‌ای نازلتر از قاضی‌القضات امر قضاوت را بر عهده داشته است.

تاریخ دریافت: ۲۳ خرداد ۱۴۰۱

تاریخ داوری: ۲۶ تیر ۱۴۰۱

تاریخ اصلاح: ۱۲ مرداد ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۲۵ شهریور ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

متون نثر، ساختار قضایی، دادرسی، دادخواهی، اصطلاحات قضایی.

* نویسنده مسئول:

hakbari@semnan.ac.ir ✉

☎ ۳۱۵۳۰۰۰۰ (۲۳ ۹۸+)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Reconstruction of procedure in fifth century Iran based on Persian prose texts

V. Eghbali, H. Akbari Bayragh*, A. Hassanzadeh Mirali

Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 13 June 2022
 Reviewed: 17 July 2022
 Revised: 03 August 2023
 Accepted: 16 September 2022

KEYWORDS

prose texts, judicial structure, proceedings, litigation, judicial terms.

*Corresponding Author

✉ hakbari@semnan.ac.ir

☎ (+98 23) 31530000

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Judgment and proceedings have always undergone many transformations throughout history and have changed from a simple and basic form to a complex military form. In Iran, the judicial system has undergone many changes in different periods. Among the fundamental changes in Iran in the fifth century is the re-formation of political-social institutions that were destroyed at the beginning of the Arab invasion of Iran. Among these institutions, we can mention the judicial system. In this article, an attempt has been made to provide a comprehensive and clear image of the judicial system in this period while examining the judicial system of Iran in the fifth century.

METHODOLOGY: The present research is a theoretical study that was conducted in a library style. The scope and society under study is selected Persian prose texts of the 5th century.

FINDINGS: Among the reviewed books, books such as Tarikh Beyhaqi, Siasat nameh, Al-Tavasol al-Tarassol and Nasihat al-Moluk contain more content and evidence related to the topic of the research compared to other prose texts.

CONCLUSION: Based on the evidence obtained from these texts, it can be claimed that the king was the first and most powerful person in the judicial structure. Some kings have invented methods such as sitting on oppressors, chains of justice, wearing red clothes, etc. to deal directly with the problems of the oppressed. And on the other hand the plaintiffs, they have used methods such as standing in the way of the kings, telling stories, baring their heads, etc. And after the king, the Minister or the Grand Khwaja and the Qazi al-Qazat have been at the head of this position. The judge has been in charge of judging at a lower level than the judge of Qazi al-Qozzat.

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.10.6896](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.10.6896)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 9	 0	 1

مقدمه

آثار ادبی همواره اندیشه مردم و مسائل مهم جامعه را در خود منعکس میکنند و منبع اطلاعات بسیار ارزشمندی از دوره‌های مختلف تاریخ میباشند. با مطالعه آثار ادبی میتوان اطلاعات درخور توجهی از زبان، فرهنگ، آداب و رسوم، پوشش، غذا و مانند آنها از زندگی مردم در جوامع و دوره‌های مختلف تاریخی به دست آورد. در میان آثار ادبی، متون تاریخی منبعی ثمربخش برای بررسی زندگی و اتفاقات مهم بشر است. متون تاریخی و ادبی گاهی آنقدر ارتباط نزدیکی دارند که بسختی میشود مرزی میان آنها قائل شد. برای مثال برخی کتابهای تاریخی مانند تاریخ بیهقی در دسته کتابهای ادبی نیز قرار میگیرند. نویسندگان کتابهای تاریخی علاوه بر ثبت وقایع، ذوق و هنر خود را نیز به نمایش گذاشته و با فنون و صنایع ادبی آشنایی کامل داشته‌اند؛ در نتیجه تاریخی ادیبانه آفریده‌اند. این کتابها گذشته از ارزش تاریخی، به شاهکاری ادبی تبدیل شده‌اند. در کتابهای ادبی همچنین اطلاعات فراوانی از اوضاع سیاسی و نظامی، وقایع مهمی چون جنگها، کشورگشاییها، مسائل حقوقی و قضایی ثبت شده است و با بررسی آنها میتوان تصویری جامع از نقش پادشاهان، افراد مهم حکومتی و قضایان در امر قضاوت و شیوه‌های دادرسی و دادخواهی در ادوار مختلف تاریخ به دست داد. در این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی به تحلیل و طبقه‌بندی اطلاعات به دست آمده از متون نثر فارسی قرن پنجم از جمله تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان، زین الاخبار یا تاریخ گردیزی، تاریخ بیهقی، سیرالملوک یا سیاستنامه، قابوسنامه، نصیحةالملوک، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، چهار مقاله، التوسل الی الترتل، و راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق به مسائل حقوقی و قضا، تحت عنوان «بازسازی آیین دادرسی» پرداخته و سعی بر آن شده است به این پرسش اصلی پاسخ گوئیم: که بر پایه گزارش نثرنویسان پارسی قرن پنجم، آیا میتوان آیین دادرسی و سازوکار امور قضایی آن دوره را بازسازی نمود؟

ضرورت و سابقه پژوهش

تا کنون پژوهشی بصورت مستقیم یا غیرمستقیم با موضوع «بازسازی آیین دادرسی در ایران قرن پنجم بر پایه متون نثر پارسی» انجام نشده است. پژوهش پیش رو با بازخوانی متون برگزیده نثر فارسی قرن پنجم هجری بر پایه رویکردهای حقوقی و قضایی و ارائه تصویری گویا و رسا از آیین دادرسی، زمینه تحقیق و مواد خام لازم را برای تحقیق در تاریخ حقوق و محاکم قضایی در ایران آن دوره فراهم آورده است. از نتایج این تحقیق، پژوهشگران حوزه‌های مختلف بین‌رشته‌ای از جمله مورخان حقوق و قضا در ایران و جهان، محققان حوزه مسائل اجتماعی و پیشینه معضلات مدنی در ایران، فعالان حوزه حقوق بشر و حقوق شهروندی در ایران، اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی، واژه‌گزینان اصطلاحات حقوقی و کلیه محققان حوزه ادبیات فارسی میتوانند استفاده کنند. در زمینه موضوع پژوهش حاضر پیش از این کتاب یا مقاله مستقلی نوشته نشده است؛ اما در مورد ارتباط ادبیات و حقوق و قضاوت پژوهشهایی صورت پذیرفته که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

«بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک فارسی» (صادقی و ظاهری عبدوند، ۱۳۹۵). در این مقاله ویژگیهای مثبت و منفی اخلاقی قاضیان چون عادل و عالم بودن، صبوری، مشورت کردن، خودداری از گرفتن رشوه، دروغگویی و تبعیض در ادبیات کهن فارسی بررسی شده است.

«نگاهی اجمالی به رابطه حقوق و ادبیات» (فرخی و حسین زاده، ۱۳۹۴). در این پژوهش رابطه حقوق و ادبیات و ترکیب این دو در آثار ادبی برخی نویسندگان بررسی شده است. «تأثیر متقابل حقوق و ادبیات» (یوسف‌نژاد،

۱۳۸۹). که در آن تأثیر حقوق و ادبیات بر یکدیگر و پیوند بینشان مطرح و بررسی شده است. «بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک» (صادقی و ظاهری عبدوند، ۱۳۹۵). که در آن رابطه ادبیات و حقوق، جایگاه قاضی، شغل قضاوت در فرهنگ ایرانی و اصول اخلاقی قاضی مطرح شده است. «بررسی شرایط و ویژگیهای مطلوب قاضی از دیدگاه فقه تربیتی» (اکبر ترابی شهرضایی، ۱۳۹۷). که در آن اصول اخلاقی قاضی بررسی شده است. «ادب دادوری در حکایت‌های منظوم و منثور ادبیات فارسی» (عباس ایزدی، شهرزاد نیازی و عطامحمد رادمنش، ۱۳۹۷).

بحث و بررسی

تاریخچه دادرسی: کلمه «دات» در فرس قدیم هخامنشی (پارسی باستان) و اوستا به معنی قانون است و همین کلمه در فارسی تبدیل به «داد» گردیده و کلمه داتیک منسوب به دات به معنی عدل و داد است. در عهد هخامنشی قوه قضائیه، یعنی قضاوت و داوری، زیر نظر شاه انجام میگرفت و مغان و پیشوایان مذهبی مجری قانون و مسئول صدور احکام بودند. تمام قدرت و اختیارات از جمله امر قضاوت زیر نفوذ شاه بود. شاه امر قضاوت و انتخاب قضات را به یکی از دانشمندان سالخورده واگذار میکرد. در زمان اشکانیان نظام قضایی دگرگون نشد و تنها تغییرات جزئی در روشهای قضایی به وجود آمد. ریاست قوه قضائیه به شاه اختصاص داشت. گفتار پادشاه قابل نقض و نقد نبود و چنانچه کسی در محاکمات محلی به حقوق خود نمیرسید، میتوانست به شخص شاه شکایت کند. شاه سالی دو بار در ایام نوروز و مهرگان بار عام میداد و مردم میتوانستند شکایات خود را از شاه و سایر افراد کشور مطرح کنند. شاه و مردم در صورتی که شاکی و مدعی داشتند، بوسیله موبد موبدان، میربد میربدان و ایران دبیرد که مقامات روحانی و قضایی بودند مورد محاکمه قرار میگرفتند. پیش از ظهور اسلام در ایران و در عصر ساسانی، سازمان قضایی و آداب قضا و دادرسی در ایران در دست موبدان زرتشتی بود و مبانی حقوق و قضایی کتاب اوستا و اجماع یعنی مجموع فتاوی علمای روحانی بود (رفیعی طباطبایی، ۱۳۹۸: ۶۰).

بازسازی آیین دادرسی

بر اساس شواهد به دست آمده، روند دادرسی و سیستم قضایی حاکم بر ایران قرن پنجم را، که بسته و گریخته در متون نثر پارسی آن زمان آمده است، به این شکل میتوان بازسازی کرد:

مقامات قضایی: آیین دادرسی در این دوره از مراتبی برخوردار بوده که در رأس آن شخص پادشاه قرار داشته است. پس از شاه وزیر یا خواجه بزرگ و قاضی القضاة و در مراتب پایینتر قاضی بعنوان دادرس حضور داشتند.

پادشاه: شواهد به دست آمده از متون نثر قرن پنجم نشان میدهد که پادشاهان در گذشته بعنوان بالاترین مقام در مملکت اختیار مطلقه در تمام امور از جمله امور قضایی داشته‌اند. در روزگار غزنویان و سلجوقیان به پادشاهانی برمیخوریم که در منصب قضاوت برای گسترش عدل و داد، رسیدگی به مشکلات جامعه و شکایتهای مردم روشهای مختلفی را به کار برده‌اند و در موارد بسیاری به دلیل فساد درباریان شیوه‌هایی را اتخاذ کرده‌اند تا دادخواهان بصورت مستقیم و بدون حجاب و واسطه شکایت خود را به گوش شاه برسانند. از مهمترین این شیوه‌ها میتوان به زنجیر عدالت، جامه سرخ، بار عام دادن و به مظالم نشستن اشاره کرد که مبدع آنها شخص پادشاه بوده است.

بار عام دادن و به مظالم نشستن: بار دادن: اذن دادن؛ رخصت دخول دادن (ناظم الاطباء: بار). به معنی رخصت و دستوری (آندراج: بار داد). رخصت دخول دادن؛ اذن دخول دادن؛ اجازه درآمدن دادن؛ دستوری ورود دادن؛

اجازه ورود دادن؛ اجازه دخول به بارگاه دادن؛ اجازه ورود به نزد شاهی یا بزرگی دادن؛ پذیرفتن شاهی یا امیری چاکران را؛ پذیرفتن در بارگاه؛ بار عام دادن (دهخدا: ذیل بار دادن).

بار عام دادن و به مظالم نشستن پادشاه یکی از راه‌های مستقیم رسیدگی به شکایتهای مردم و زیردستان بوده که در نظام قضایی، از آن با عنوان «دیوان مظالم» یاد شده است. این نهاد قضایی پیش از اسلام در میان اعراب و ایرانیان و حتی رومیان شناخته شده بود. برخلاف حوزه شرع، که نهادهای قضایی مشروعیت خود را از قرآن و سنت گرفته بودند، دیوان مظالم خود عاملی جهت مشروعیت بخشیدن به خلفا و سلاطین و کارگزاران آنها در دادخواهی و رفع ظلم عمال ستمگر از مردم بود؛ بنابراین برخلاف حوزه شرع، که سروکار روزمره مردم با آن بود، این نهاد قضایی عرفی تنها در ایام خاصی برگزار میشد و عمدتاً به دو روز در هفته محدود بود.

مظالم جمع مُظلمه و ظلامه (فعل: ظلم يُظلم، ظلماً) است. ظلم در معنای گم شدن، از راه بیراه رفتن و در نهایت ستمکاری است. ستمکار از اندازه و مرز دیگری میگذرد و به حق او تجاوز میکند. تظلم از کسی شکایت کردن/ بردن است. در «مظالم» مشخص است حقی از میان رفته و یا به حق کسی از سوی دیگری ستم و دست‌درازی شده و شاکی از دادرسی مظالم یا همان دیوان مظالم، انتظار دارد تا حق او را از متهم بگیرد. در تعریف دیوان مظالم گفته شده که «مسئولیت رسیدگی به مظالم» کشاندن طرفهای نزاع به انصاف ورزیدن با یکدیگر از رهگذر ایجاد ترس در دل‌های آنان و نیز بازداشتن آنان از انکار حقوق همدیگر از رهگذر نشان دادن اقتدار و هیبت میباشد» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۹۳). به همین دلیل کسی که متصدی این مقام است، باید از لحاظ اقتدار سرآمد و پرهیزگار باشد (همانجا). بواسطه اینکه دادگاه مظالم به دادخواهی مردم از جور و ستم والیان، حکام یا کسان خلفا امرا و قضات میپرداخت، به دارالعدل یا دیوان عدالت نیز معروف بود. شواهد بسیاری در کتابهای تاریخی دیده میشود که نشان میدهد بار دادن مراسم و آیین خاصی داشته است.

نظام الملک طوسی در *سیاستنامه* در مورد بار دادن خاص و عام آورده است: «بار دادن را ترتیبی باید. اول خویشاوندان درآیند. پس از آن معروفان حشم پس از آن دیگر اجناس مردمان. چون همه به یک جا درآیند میان وضع و شریف فرقی نباشد. و نشان بار آن باشد که پرده بردارند و نشان آنکه راه نبود جز کسی را که خوانند. علامتش آن بود که پرده فروگذارند تا بزرگان و سران سپاه کس به درگاه فرستند و بدین علامت بدانند که بار هست امروز یا نه. اگر به خدمت بیاید، آمدن بیایند و اگر نباید آمدن نیایند که بر بزرگان و سران هیچ از آن سختتر نباشد که به درگاه آیند و پادشاه را نادیده بازگردند. و چون به دفعات بیایند و پادشاه را نبینند بر پادشاه بدگمان شوند و بد سگالیدن آغازند. و از تنگ‌باری پادشاه کارهای مردمان فروبسته شود و مفسدان دلیر گردند و احوالها پوشیده ماند و لشکر آزرده شوند و رعیت در رنج افتند. و هیچ ترتیبی پادشاه را بهتر از فراخ‌باری نیست. و چون بار دهند صاحب‌طرفان و امرا و سادات و ائمه را که درآیند و خدمت کنند از بیرونیان شرط آن است که چون بزرگان پادشاه را بدیدند ایشان و کسان ایشان جمله بازگردند تا آنجا خواص بماند و غلامان کاردان چون سلاحدار و آبدار و چاشنی‌گیر و مانند این، که لابد حاضر باید کردن. چون چند کُرت بر این جُمَلت فرموده شود عادت گردد و هم بر این قاعده بماند و این زحمت برخیزد و به تیر انداختن و در بستن حاجت نیفتد و اگر جز این کنند رضا نیفتد» (سیاستنامه: ۱۴۰).

در قسمتی دیگر از همین کتاب در مورد به مظالم نشستن پادشاه و عدل و سیرت نیکو ورزیدن آمده است: «چاره نیست پادشاه را از آنک در هفته دو روز به مظالم نشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت به گوش خویش بشنود بیواسطه و چند قصه که مهمتر بود باید عرض کنند و در هر یکی مثالی دهد که چون این

خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند عالم متظلمان و دادخواهان را در هفته دو روز پیش خویش میخواند و سخن ایشان میشنود، همه ظالمان بشکوهند و دست ظلم کوتاه کنند و کس نیارد ظلم و دست‌درازی کردن از بیم عقوبت» (همان: ۱۳).

در کتاب *نصیحة الملوک* شاهد دیگری در رابطه با رسم بار دادن پادشاهان عجم یافت میشود: «چنین گویند که رسم ملوک عجم آن بودی که روز نوروز و مهرگان رعیت را بار دادندی و پیش از روز نوروز به چند روز منادی‌گر ملک بانگ کردی که بسازید فلان روز را تا هر کسی کار خویش بساختندی و قصه نبشتندی و حجت خویش بجای آوردندی و آن کس را که خصم بودی دانستی که از وی به ملک بخواهد نالیدن کار خویش بساختی چون آن روز بودی منادی‌گر ملک بر در بایستادی و منادی کردی که اگر کسی [کسی را] از در بازدارد، ملک از خون وی بیزارست؛ پس قصه‌های مردمان بستدندی و همه پیش ملک بنهادندی تا وی یک‌یک را نگاه کردی» (نصیحة الملوک: ۹۱).

در کتاب *زین‌الاخبار* چند شاهد دیگر در مورد به مظالم نشستن پادشاهانی چون هارون، مأمون و محمود یافت میشود: «و مأمون اندر خراسان عدل بگسترد و رسمهای نیکو نهاد و به شهر مرو اندر سرای شایگان بنشست، و هر روز اندر مسجد جامع آمدی و مظالم کردی و علما و فقها را بنشاندی و سخن متظلمان بشنیدی، و داد ایشان بدادی» (زین‌الاخبار: ۱۶۵-۱۶۴). «چون مأمون به خراسان بنشست، همه داد و عدل کرد، و هر روز اندر مسجد جامع مرو آمدی و آنجا مظالم کردی و سخن مردمان بشنیدی و انصافهای ایشان بدادی» (همان: ۲۹۵).

بار دادن زمان خاصی داشته است و خارج از این زمان کسی اجازه شرفیابی به حضور پادشاه را نداشته است. اهمیت این موضوع به حدی بوده است که حتی نزدیکترین افراد خانواده سلطان نیز از این امر مستثنا نبوده‌اند. در کتاب *نصیحة الملوک* نزدیک به این مضمون آمده است که: «وقتی یزدگرد بن شهریار به نزدیک پدر رفت به وقتی که کس را بار نبود ملک بهرام را گفت برو و فلان حاجب را سی چوب بزن و از درگاه دور کن و فلان آزادمرد را به جای او بدار. آن وقت یزدگرد سیزده ساله بود. پس آن آزادمرد دانست که آن حاجب را چرا از درگاه دور کردند. یک روز یزدگرد بیامد خواست که اندر شود، مرد دست به سینۀ وی باز نهاد و بازگردانیدش و گفت اگر پس ازین تو را بدین وقت اینجا ببینم شصت چوب تو را بزنم. اگرچه فرزند پادشاهی سی چوب از بهر حاجب معزول و سی چوب از بهر آنک بی‌ادبی تکی و مرا به زخم چوب و خواری نیاری» (نصیحة الملوک: ۷۸-۷۷).

زنجیر عدالت: در تعریف زنجیر عدالت آمده است: «زنجیری که بر در ملوک و سلاطین بستندی تا وقت و بیوقت دادخواه آمده و حرکت دادی و ایشان آگاه شده به داد او رسیدندی و در اصل واضع آن نوشیروان است» (آندراج). و نیز «زنجیری بود معلق بر در قصر سلطنتی نوشیروان که هر ستم‌رسیده و مظلومی چون آن زنجیر را حرکت میداد، میتوانست برای درخواست عدالت بدون واسطه بر شخص شاهنشاه ورود کند» (ناظم‌الاطباء). زنجیر عدالت در ادبیات فارسی بازتاب و جایگاه ویژه‌ای یافته و در آثار بسیاری از نویسندگان و شاعران ذکر شده است. سعدی شاعر و نویسنده پرآوازه ایرانی در کتاب *نصیحة الملوک* در این‌باره مینویسد: «آورده‌اند که انوشیروان عادل، زنجیری، جرسها بر آن بسته داشت تا اگر کسی مهمی داشتی سلسله بجنابیدی و آن سلسله را طرفی زیر بالین و طرفی در میدان بر درختی بسته داشت» (نصیحة الملوک: ۱۰۷۳).

در کتاب سیاستنامه در «حکایت ملک عادل» قریب به همین مضمون آمده است: «نوشیروان عادل که به جای پدر نشست هجده‌ساله بود. چون سه چهار سال از پادشاهی گذشت والیان درازدستی میکردند و متظلمان بر درگاه بانگ میداشتند. ... پس بفرمود تا سلسله‌ای سازند و جرسها در او آویزند چنانکه دست هفت‌ساله کودک بدو رسد

تا هر متظلمی که به درگاه آید او را به حاجبی حاجت بُود. سلسله را بجنابند، جرسها به بانگ آیند نوشروان بشنود، آن کس را پیش خواند. سخن او بشنود و داد او بدهد. همچنین کردند» (سیاستنامه: ۴۶-۳۵)

جامه سرخ پوشیدن: شواهد به دست آمده نشان میدهد که بعضی پادشاهان برای دادرسی و رسیدگی به شکایتهای مردم دستور میدادند که متظلمان با پوشیدن لباس سرخ در پیشگاه پادشاه حاضر شوند. در کتاب سیاستنامه شاهی بر این مدعا یافت میشود: «شنیدم که یکی از ملوک به گوش گران بوده است. چنان اندیشید که کسانی که ترجمانی میکنند سخن متظلمان با او راست نگویند او چون حال نداند فرمانی فرماید که موافق آن کار نباشد. فرمود که متظلمان باید که جامه سرخ پوشند و هیچکس دیگر نپوشد تا من ایشان را شناسم و آن ملک بر پیلی نشستی و به صحرا بایستادی و هر که را با جامه سرخ دیدی فرمودی تا گرد کردند. پس به جای خالی نشستی و ایشان را یک یک بخواندی تا به آواز بلند حال خویش گفتندی و او انصاف ایشان را میدادی و آن همه احتیاط از بهر جواب آن جهان را کرده اند تا چیزی بر ایشان پوشیده نگردد» (سیاستنامه: ۱۴).

بررسی وجود دود بر بام خانه: رؤیت دود بر بام خانه‌ها از دیگر روشهای دادرسی بوده که خاص بعضی پادشاهان ایرانی چون انوشیروان بوده است. وجود دود بر بام خانه نشان از حال خوش ساکنان آن خانه بوده است. در حکایتی از کتاب نصیحة الملوک شاهی بر این مدعا یافت میشود: «نوشیروان موبدان را بفرمودی تا بر بلندی رفتندی و از هر خانه که دود بر نیامدی پرسیدندی که ایشان را چه بوده است اگر در غمی بودندی آن غم از دل ایشان برگرفتی» (نصیحة الملوک: ۷۱).

ایستادن بر بلندی و میدان: از دیگر روشهای رسیدگی به شکایتهای دادخواهان در میان بعضی پادشاهان، ایستادن بر بلندی یا میدان بوده است. شواهدی در متون نثر قرن پنجم یافت میشود که نشان میدهد بعضی پادشاهان شرایطی را فراهم میکردند تا متظلمان براحتهای داد خویش بستانند. در حکایتی از سیاستنامه قریب به همین مضمون آمده است که: «چنین خواندم در کتب پیشینیان که بیشتر ملوک عجم دکانی بلند ساختندی و بر پشت اسب بر آنجا بایستادندی تا متظلمان را که در آن صحرا رد شده بودند همه را بدیدندی و داد هر یک بدادندی و سبب این چنان بود که چون پادشاه جایی نشیند که آن جایگاه را درگاه و دربند و دهلیز و پرده باشد صاحب غرضان و ستمگران آن کس را بازدارند و نزد پادشاه نگذارند» (سیاستنامه: ۱۳). در متنی دیگر از همین کتاب ذکر شده است: «و هم این اسمعیل بن احمد را عادت چنان بودی که آن حکایت روز که سرما سختتر بودی و برف بیشتر آمدی تنها برنشستی و به میدان آمدی و تا نماز پیشین بر پشت اسب بودی. گفتمی باشد که متظلمی به درگاه آید و حاجتی دارد و او را نفقاتی و مسکنی نمود و چون به عذر برف و باران ما را نبیند و تا به ما رسیدن بر وی دشوار گردد چون بداند که ما اینجا ایستاده‌ایم بیایند و کار خویشتن بگذارند و سلامت برود و مانند این بسیارست که گفته‌اند که همه احتیاط از بهر آن جهان کرده‌اند» (همان: ۲۲).

خواجه بزرگ یا وزیر: بر اساس شواهد به دست آمده از متون نثر این دوره گاهی امر قضاوت بعد از شاه بر عهده افراد بزرگ و مهم حکومتی مانند وزیر و خواجه بوده است. این افراد در کنار حکمرانان بعنوان مهمترین مقام بعد از شاه نقشی اساسی را در کارهای مهم مملکت از جمله امر قضاوت ایفا میکردند. محمد غزالی در کتاب نصیحة الملوک در رابطه با نقش مهم وزیر در کنار پادشاه آورده است: «اما بیاید دانستن که پادشاهی به دستور نیک شایسته و باکفایت نیک آید؛ زیرا که هیچ ملکی بی دستور روزگار نتواند گذاشتن و هر که برای خویش کار کند افتاده آید. بی شک نبینی که با همه بزرگی که رسول خدای (ص) داشت ایزد تعالی او را امر فرمود به مشورت کردن با یاران از خردمندان و دانایان. چنانکه فرموده است وَ شاورْهُمْ فِی الْأَمْرِ وَ جِئْ بِدَلِيلٍ وَ خَيْرِ

داد از موسی (ع) وَ أَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِ هِرُونَ أَخِي أَشْدَدَّ بِهٖ أَرْزِيْ وَأَشْرِكُهُ فِيْ أَمْرِی. گفت وزیر من کن از اهل من برادر من هارون را. چون پیغمبران بی وزیران و اهل کارها نمی‌کردند ما را اولیتر. اردشیر بابکان را پرسیدند که کدام یار شایسته‌تر پادشاه را؟ گفت دستور نیک خردمند مهربان و امین که با وی رای زنند و راز گویند» (نصیحة‌الملوک: ۹۲).

در کتاب تاریخ بیهقی سلطان مسعود پس از خویش مقام قضاوت را به خواجه احمد حسن واگذار می‌کند. شاهی بر این مدعا در آخر جلد ششم این کتاب یافت می‌شود: «[امیر] چون قصد رفتن کرد خواجه احمد حسن را گفت: تو را یک هفته به بلخ بیاید بود که از هر جنسی مردم به بلخ مانده است از عمال و قضاء و شحنة شهرها و متظلمان، تا سخن ایشان بشنوی و همگان را بازگردانی» (تاریخ بیهقی: ۲۵۴).

و نیز در کتاب چهار مقاله در حکایتی خواجه احمد حسن می‌مندی در مقام قاضی، شاهی دیگر بر این مدعا است: «اما لمغانیان مردمان بشکوه باشند و جلد و کسوب و با جلدی زعری عظیم... مگر در عهد یمین‌الدوله سلطان محمود انارالله برهانه یکی شب کفار بر ایشان شیخون کردند و به انواع خرابی حاصل آمد. ایشان خود بی خاک مراغه کردند چون این واقعه بیفتاد تنی چند از معارف و مشاهیر برخاستند و به حضرت غزنین آمدند و جامه‌ها بدریدند و سرها برهنه کردند و اوایلکنان به بازار غزنین درآمدند، و به بارگاه سلطان شدند و بنالیدند و بزاریدند، و آن واقعه را بر صفتی شرح دادند که سنگ را بر ایشان گریستن آمد، و هنوز این زعارت و جلادت و تزویر و تمویه از ایشان ظاهر نگشته بود. خواجه بزرگ احمد حسن می‌مندی را بر ایشان رحمت آمد و خراج آن سال ایشان را ببخشید و از عوارضشان مصون داشت... چون سال به سر شد همان جماعت بازآمدند و قصه خود به خواجه رفع کردند. نکت آن قصه مقصور بر آنکه سال پار خداوند خواجه بزرگ ولایت ما را به رحمت و عاطفت خویش بیاراست و به حمایت و حیاطت خود نگاه داشت و اهل لمغان بدان کرم و عاطفت به جای خویش رسیدند و چنان شدند که در آن ثغر مقام توانند کرد. اما هنوز چون مززلیند و می‌ترسیم که اگر مال مواضعت را امسال طلب کنند بعضی مستأصل شوند و اثر آن خلل هم به خزانه معمور بازگردد. خواجه احمد حسن هم لطفی بکرد و مال دیگر سال بخشید. درین دو سال اهل لمغان توانگر شدند و بر آن بسنده نکردند، در سوم سال طمع کردند که مگر ببخشند. همان جماعت باز به دیوان حاضر آمدند و قصه عرضه کردند و همه عالم را معلوم شد که لمغانیان بر باطلند. خواجه بزرگ قصه بر پشت گردانید و بنوشت که «الْخَرَجُ خَرَجٌ أَدَاوُهُ دَوَائُهُ» گفت: خراج ریش هزار چشمه است گزاردن او داروی اوست، و از روزگار آن بزرگ این معنی مثلی شد و در بسیار جای به کار آمد. خاک بر آن بزرگ خوش باد» (چهار مقاله: ۳۱-۲۹).

اگرچه گاهی تصمیم‌گیری و قضاوت به زیردستان واگذار می‌شد، اما شاه موظف بوده است دورادور به تمام امور رسیدگی کند. چنانکه در سیاستنامه ذکر شده است: «از احوال وزیران میباید پرسید تا شغلها بر وجه میرانند یا که صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بسته باشد که چون وزیر نیک‌روش باشد مملکت آبادان بود و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و بابرگ باشند و پادشاه فارغ‌دل، و چون بدروش باشد در مملکت آن خلل تولید کند که در نتوان یافت. همیشه پادشاه سرگردان و رنجور دل بود و ولایت مضطرب» (سیاستنامه: ۲۴).

قاضی‌القضات

در روزگار غزنویان و سلجوقیان کار قضاوت به عهده قاضیانی بود که از طرف سلطان یا حاکمان تعیین می‌شدند. در رأس این تشکیلات قاضی‌القضات، قاضی قضات یا قضی‌القضات قرار داشت و بر امور نظارت میکرد. چنانچه بهاء‌الدین

در کتاب *التوسل الی التوسل* مقام قضای القضاة را بالاترین مقام در منصب قضا معرفی میکند و قضات و حکام ولایت در مرتبه‌ای پایینتر قرار میگیرند که در انجام امور نیاز به اجازه و تأیید قضای القضاة دارند. «و رؤسای نواحی و سایر طبقات رعایای ولایت علی‌العموم خصم الله به عواطف کمال عواطفه و افاض علیهم سجال عوارفه آنست که قضای القضاة مطلق، در کل ممالک فلان را ادام الله تأییده و سدیده دانند، وی را احتشام و احتشاد نمایند و در مطاوعت او مسارعت برزند و علی‌التخصیص امرا و کبرا و حشم و خواص و مقربان و خدم موصیند بدانکه در رونق این شغل که از امور عظام دین و از موجبات نظام دنیا است مجتهد باشند و در تنفیذ احکام شرعی دست او و نواب او گشاده و طریق حمایت و عنایت بسته دارند و به تحصیل رضای او توسل جویند، و امداد شکر او را توسل کنند، و قضات و حکام اطراف ولایت و مملکت علی درجائهم مخاطبند به آنکه خویشتن را نایب و گماشته او شناسند، و حکم او را در عزل و تولیت تقویت و اهانت خویش جریانی لازم و نفاذ بواجب دانند، و واسطه قضا حوایج و تقریر قضای خود تحصیل رضای او را سازند، و فسحت و رخصت نیست که کسی بی اجازت او در امور شرعی شروعی پیوندد و دم استبداد و استقلال زند، و متصرفان و شرکا و وکلا و زعماء اوقاف که به دیوان قضا متعلق است مأمورند بدانکه رجوع در مصالح خویش به مجلس او کنند، و اعانت در استکفاء مهمات ازو طلبند، و اشارت او را در حل و عقد مصالح آن مسبلات آن اسباب و مستغلات بر کار گیرند و مال اجارات و مرسوم و رسوم که در قانون قدیم بوده است مبین و معین به نواب او برسانند (التوسل الی التوسل: ۷۴).

قاضی القضاة از جایگاه اجتماعی والایی برخوردار بوده است. در تاریخ بیهقی آمده است: «این احمد مردی بود با قاضی القضاتی که داشت از وزیران روزگار محتشمت‌تر بود، و سه خلیفت را خدمت کرده» (تاریخ بیهقی: ۱۶۱). در کتاب *التوسل الی التوسل* فرمانها و منشورهای حکومتی وجود دارد که در حکم دستورالعملهایی است و در آنها میزان وظایف و اختیارات قضای القضاة ذکر شده است. با توجه به متن این منشورها، وظایف و اختیارات قاضی القضاة عبارتند از: ترتیب کار قضاوت، عزل و نصب قضات و برگزیدن قائم مقام عادل و دیندار، هدایت علما و اکرام فقها، تولیت اوقاف، مبدلات، مساجد و مدارس، کفایت امور دینی و ضبط مصالح شرعی، احیای حقوق مسلمانان، استیفای اموال مسلمانان، نظارت در آبادانی زراعت و دهقانی، سپردن اموال غایبان به معتمدان، حفظ ترکات و اموال ایتام و اطفال، رساندن حق به مستحق، گماشتن مشرفاتی امین برای محاسبه ارتفاعات و ضبط محصولات، گماشتن وکلای ستوده و عالم به امور دینی و آگاه بر اسرار دعاوی، برگزیدن کاتبان متدین و آگاه، پیروی از اسلام و دین و شریعت، اقتدا به آیات و التجا به فتوی و اخبار رسول، متابعت از حق، احتیاط واجب در تعدیل و تزکیه شهود، دوری از طلب لقمه و کسب حرام و...

قاضی

قاضی در لغت به معنی حکم‌کننده. (آندراج). حکم، فقیهی که مراعات را موافق قوانین کلی شرع فیصله میکند (فرهنگ نظام). و در اصطلاح فقه کسی است که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع، فصل خصومت نماید (دهخدا: ذیل قاضی). منصب قضاوت از جایگاه بسیار مهمی در فرهنگ ایران و اسلام برخوردار است. غزالی مقام قضا را برابر با مقام نبوت میدانند و معتقد است شغل قضاوت باید به افرادی متدین و باتقوا واگذار شود تا اموال، دماء و فروج مسلمانان در حصنی حصین گذاشته شود و از تعرض در امان بماند. (نصیحة الملوک: ۲۸). در متون نثر این دوره شواهدی یافت میشود که نشان میدهد حکومت در کار قضات بصورت مستقیم نظارت داشته و حقوق قاضیان را پرداخت میکرده است. نظام‌الملک طوسی در فصل ششم کتاب سیاستنامه تحت عنوان «اندر قاضیان و خطیبان و محتسب و رونق کار ایشان» آورده است: «باید که احوال قاضیان مملکت یکان‌یکان بدانند و

هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه‌دستتر باشد او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و دیگری را که شایسته باشد بنشانند و هر یکی را از ایشان به اندازه کفاف و مشاهرت اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد. این کار مهم و نازکست از بهر آنکه اینها بر خونها و مالهای مسلمانان مسلطند چون به جهل و طمع یا بقصد حکمی کنند و سجلی دهند بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم بد را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق او نگاه دارند و اگر کسی تعدری کند و به حکم حاضر نشود و اگر محتشم بود او را به عنف و کره حاضر کنند که قضا به روزگار خود یاران پیغمبر علیه الصلوة والسلام به تن خویش کرده‌اند و هیچکس دیگر را نفرموده‌اند از بهر آن تا جز راستی نرود و هیچکس پای از حکم باز نتواند کشید و به همه روزگار از گناه آدم علیه السلام تا اکنون در همه ملت و در همه ملکی عدل ورزیده‌اند و انصاف داده‌اند و به راستی کوشیده‌اند تا مملکت بمانده است» (سیاستنامه: ۴۷).

همچنین شواهد دیگری در این متون نثر ثبت شده است که بیانگر جایگاه مهم قاضی در دربار و در ردیف فقها و علما و بزرگان است. ابوالفضل بیهقی در کتاب *تاریخ بیهقی* در توصیف کوبه پادشاه ذکر میکند: «امیر چاشتگاه فراخ برنشست و چهارهزار غلام بر آن زینت که پیش ازین یاد کردم - روز پیش آمدن رسول- پیاده در پیش رفت و سالار بگنجدی در قفای ایشان و غلامان خاص بر اثر و علامت سلطان و مرتبه‌داران و حاجبان در پیش و حاجب بزرگ بلگاتگین در قفای ایشان و بر اثر سلطان خواجه بزرگ با خواجه‌گان و اعیان درگاه و بر اثر وی خواجه علی میکائیل و قضاة و فقها و علما و زعیم و اعیان بلخ و رسول خلیفه با ایشان درین کوبه بر دست راست علی میکائیل» (تاریخ بیهقی: ۲۹۴-۲۹۳). و نیز «امیر عمرو روز چهارشنبه پنجم محرم سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه با نیکوتر هیأتی به شهر اندر آمد و به دانش او را فرود آورد، و بزرگان شهر و مشایخ و اجلا و قضاة همه به خدمت او آمدند با نثارها، و باز فرمود تا روز آدینه مسجد جامع آیین بستند، و به وقت درآمدن همه تا یک منزل پذیره او شدند» (تاریخ سیستان: ۳۲۵).

انتقاد از قضاات: حکومت از قاضی بعنوان فردی تأثیرگذار در جامعه همواره انتظار رعایت اصول اخلاقی چون حمایت از مظلومان در برابر ظالمان، پرهیز از غرض‌ورزی، رعایت عدل و انصاف، دینداری، امانتداری، بیطرفی و یکسان‌نگری در امر قضاوت داشته است؛ اما گاهی بعضی قضاات با تکیه بر جایگاه و منصب اجتماعی خود، عملی نادرست مرتکب شده و مورد نقد و نکوهش واقع میشدند.

عدم امانتداری قاضی و خیانت در امانت: امانتداری و پرهیز از خیانت صفت ارزشمندی است که حکومت توقع رعایت آن را از قاضی داشته است. در کتاب *قابوسنامه* در مورد امانتداری آمده است: «اگر کسی به نزد تو امانتی بنهد تا بتوانی به هیچ حال میپذیر از آنچه امانت پذیرفتن بلا پذیرفتن است، زیرا که عاقبت آن از سه وجه بیرون نباشد: یا امانت به سلامت به وی بازرسانی چنانکه خدای -تعالی- فرموده است: «ان الله (تعالی) یامرکم ان تؤدوا والامانات الی اهلها! و پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم گفت: «رَدَوِ الْاِمَانَاتِ الی اهلها». که طریق مردی و جوانمردی آن است که امانت مردمان را نپذیری یا چون بپذیری نگاه داری تا به سلامت به خداوند بازرسانی» (قابوسنامه: ۹۸). در حکایتی از کتاب *سیاستنامه* شاهی با درونمایه عدم امانتداری و خیانت قاضی در امانت یافت میشود. در این حکایت جوانی نزد عضدالدوله از قاضی شهر شکایت میکند که بیست هزار دینار در دو آفتابه مسین نزد قاضی به امانت گذاشته، اما قاضی در امانت خیانت کرده است. پادشاه تأمل میکند که «مرا تدبیری میباید کرد که این خیانت بر قاضی درست گردد و این مرد به مال خویش رسد.» با وعده سپردن امانتی گرانبهارتر از آن دو آفتابه مسین، قاضی را فریب میدهد و امانت جوان را پس میگیرد. «پس حاجب بزرگ را فرمود که برو قاضی شهر را

سربرهنه و دستار در گردن کرده پیش من آر. چون قاضی را پیش عضد بر اینگونه درآورد نگاه کرد آن جوانمرد را دید آنجا ایستاده و آن هر دو آفتابه در پیش عضد نهاده. گفت: «آه بسوختم.» دانست که هرچه عضد با او گفت و نمود از جهت این دو آفتابه بوده است. پادشاه هر مال و ملکی که داشت از او بستد و نیز هرگز او را عمل و شغل قضا نفرمود و آن دو آفتابه زر همچنان بدان جوانمرد بداد» (سیاستنامه: ۹۷-۸۷).

غرض ورزی: غرض ورزیدن در لغت به معنی به کارگیری نیت‌های کینه‌جویانه، دوری از انصاف و بیطرفی است. برای قاضی غرض‌ورزی از جمله ردیلت‌های اخلاقی است که می‌تواند نتایج و پیامدهای جبران‌ناپذیری در جامعه به بار آورد. در حکایتی از کتاب *اسرارالتوحید* غرض‌ورزی قاضی موجب هلاکت او می‌شود. «قاضی سیفی از جمله قضاة و ائمه معتبر بوده است در سرخس ... در آن وقت کی شیخ ما به سرخس بود قاضی ولایت او بود و سخت منعم و با حرمت تمام بود و چند بار کسان راست کرد و نعمتها قبول کرد تا شیخ را هلاک کند، کس را زهره نبود که این اندیشه به خاطر درآوردی و شیخ فارغ بود. تا روزی کسی اجابت کرد و قاضی او را مبلغی مال قبول کرد و بعضی نقد بداد. روزی قرار دادند که شیخ را هلاک گرداند و این روز شیخ مجلس میگفت و همین روز نوبت قاضی سیفی بود و بر منارها منادی میکردند کی قاضی سیفی به فلان موضع مجلس خواهد گفت. چون شیخ ما آواز منادی بشنید گفت بسازید تا بر قاضی نماز کنیم. مردمان تعجب کردند. شیخ چون این کلمه بگفت با سر سخن رفت و قاضی سیفی به حمام بود تا غسل کند و مجلس گوید و پیش از آن به چند روز روستاییی که سوگند طلاق خورده بود و مدتی در زندان کرده و کابین و مهر از وی سنده و او را زده آن روستایی به شهر آمده بود و داسی به آهنگر آورد و تیز کرده به روستا می‌شد. قاضی را دید کی از حمام تنها بیرون می‌آمد، دل پرکینه داشت از قاضی، در حال داس بزد و بر شکم قاضی آمد و شکم قاضی بدرید» (اسرارالتوحید: ۹۳-۹۲).

سوءاستفاده از جایگاه قضاوت: قاضی در جایگاه مهم و خطیر قضاوت، اجازه دسترسی به اسناد حکومتی و اموال و سپرده‌های مردم را داشته و همواره بعنوان فردی امین در دستگاه حکومتی شناخته شده است؛ اما در میان شواهد به نمونه‌هایی از سوءاستفاده برخی قضاات از مقام و جایگاهشان برمیخوریم. در حکایتی از کتاب *راحة الصدور* و *آیة السرور* شاهدهی بر این مدعا به دست می‌آید: «و [نورالدین ککجه] این همه ظلم به ارشاد قاضی زنجانی بود آن روباه سیاه‌دین تباه پرگناه ابلیس در صورت ادريس سر تا پای تلبیس که بسبب قضا بر املاک و اموال مردم اطلاع داشت خاطر برگماشت و هر کسی را سررشته به دست عوانان میداد تا عصمت از اموال و املاک مسلمانان برخاست که چون ظالمان را نظر در افتاد و حیل قضاة در صورت شرع بدانستند به خانهای مسلمانان بردن مبالغات نمینمودند، و دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا» (راحة الصدور و آیة السرور: ۳۹۳-۳۹۲).

دادخواهی

دادخواهی در لغت به معنی عمل دادخواه؛ تظلم؛ شکوه؛ رفع قصه؛ برداشت قصه؛ گزارش؛ ظلامه؛ مظلومه؛ تظلم و شکایت مظلوم از ظالم و درخواست دفع ظلم آمده است (دهخدا: ذیل دادخواهی). و تظلم به معنی از بیدادی کسی بنالیدن (تاج المصادر بیهقی). بنالیدن از بیدادی کسی (زوزنی) (دهار). شکایت نمودن از ظلم کسی (منتهی العرب) (ناظم الاطباء) (اقراب الموارد). فریاد کردن و نالیدن از بیداد کسی (غیاث اللغات) و (آندراج). و با لفظ کردن و زدن و برآوردن مستعمل (آندراج). شکایت از ظلم و ستم و دادخواهی (ناظم الاطباء). از بیداد کسی نالیدن (دهخدا: ذیل تظلم).

در متون نثر فارسی شواهد فراوانی از تظلم و دادخواهی متظلمان ثبت شده است که نشان میدهد متظلمان از سر ناچاری، برای جلب توجه صاحبان قدرت و رساندن صدای دادخواهی خود به گوش پادشاهان و حاکمان روشهایی

همچون قصه برداشتن، فریاد و فغان، بر سر راه پادشاهان ایستادن، جامه سیاه پوشیدن، کاغذین جامه پوشیدن، دست در دامن زدن، خاک بر سر کردن، و سر برهنه کردن را آزموده‌اند.

قصه برداشتن: «قصه برداشتن یا رفع قصه، به معنای دادخواهی و مرافعه نزد سلطان بردن است. از آنجا که به هنگام بارِ عام، همه مردم قدرت و جرئت بیان شکوائیه را نداشتند و از طرفی شاید زمان برای طرح همه دعای کافی نبود؛ تعدادی از مردم، شکایت خود را نوشته و بر سر دست یا چوب بلند کرده، به شاه یا نواب او می‌رساندند و منتظر پاسخ مینشستند و حاکمان نیز جواب دادخواهان را مینوشتند» (حیدری، حسنی جلیلیان و یاراحمدی، ۱۳۹۷: ۷۷).

در تاریخ بیهقی ذکر شده است: «امیر بر آن دکان فرمود تا پیل و مهد را بداشتنند. و خواجه احمد حسن و عارض و خواجه بونصر مشکان نزدیکی پیل بودند. مظالم کرد و قصه‌ها بخواستند و سخن متظلمان بشنیدند و بازگردانیدند» (تاریخ بیهقی: ۲۸۶). در کتاب سیاستنامه در داستان گنده‌پیر در مورد قصه برداشتن ذکر شده است: «گنده پیر چون ملک را تنها یافت از پس خارین برخاست و پیش ملک دوید و قصه برداشت و گفت: ای ملک. اگر جهانداری، داد این پیرزن ضعیفه بده و قصه او را بخوان و حال او را بدان. نوشروان چون گنده‌پیر را بدید و سخن او بشنید دانست که تا او را سخت ضرورت نبودی به شکارگاه نیامدی. اسپ سوی او راند و قصه او بستد و بخواند و سخن او بشنید» (سیاستنامه: ۳۹). در حکایتی دیگر مردم چند ناحیه از بغداد، ولایات اطراف، خوزستان و بصره به سبب ظلم عامل جهود به عمر قصه مینویسند و تظلم میکنند: «چنان بود در ایام سعد و قاص رحمه الله در سواد بغداد و واسط و انبار و آن نواحی تا در خوزستان و بصره عاملی بود جهود. و مگر مردمان این ناحیه‌ها قصه‌ای نداشتند به امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه و از این عامل جهود تظلم کردند و بنالیدند... امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه که این قصه بر خواند گفت: جهود که بر پشت زمین به سلامت زید بس نکنند؟ نیز بر مسلمانان زیادتی جوید؟ در وقت نامه‌ای فرمود نبشتن به سعد و قاص که آن جهود را معزول کن و آن عمل مسلمانی را فرمای» (همان: ۱۹۳-۱۹۱).

در متنی دیگر از کتاب نصیحة الملوک ذکر شده است: «گویند که حجاج بن یوسف را قصه‌ای دادند و گفتند از خدای تعالی بترس و با مردمان چندین جور مکن» (نصیحة الملوک: ۶۸).

بر سر راه پادشاه ایستادن: یکی دیگر از روشهای دادخواهی ایستادن بر محل گذر پادشاه بوده است. متون نثر این دوره نشان میدهند که گاهی متظلمان از روی ناچاری مدت زمانی نسبتاً طولانی بر سر راهی که پادشاهان می‌گذشته‌اند به انتظار مینشسته‌اند و به محض عبور پادشاه از آن گذر داد بر میداشته‌اند. در حکایتی از قابوسنامه شاهدی با این درونمایه آمده است: «شنیدم ای پسر که به روزگار جد تو سلطان محمود - رحمه الله - عاملی بود وی را ابوالفرج بستی گفتندی. عامل نسا و باورد بود. مردی را بگرفت در نسا و نعمتی از او بستد و املاک او موقوف کرد و هرچه وی را بود به دست فروگرفت و مرد را به زندان کرد. پس به چندگاه این مرد حیلتی کرد و از زندان بگریخت... مرد مظلوم دیگر باره به غزنین رفت و اندر راهی بستاد که سلطان به خلوت از باغ بیرون همی آمد. مرد باز نفیر کرد و داد خواست و از عامل نسا بنالید» (قابوسنامه: ۲۰۴). همچنین در حکایتی از سیاستنامه شاهد دیگری بر این مدعا یافت میشود: «و چون در و درگاه نوشروان بدید با خویشتن گفت... کی گذارند مرا که در سرای او روم و او را توانم دید؟ تدبیر آن است که هم در این نزدیکی جایگاهی به دست آرم و پوشیده میدارم. باشد که در صحرا خویشتن پیش او افکنم و حال و قصه خویشتن بر او عرضه کنم» (سیاستنامه: ۳۹).

دادخواهی با فریاد و فغان: دادخواهی با فریاد و فغان، رسمی ابتدایی و قدیمی در میان دادخواهان بوده است.

در کتاب تاریخ بیهقی در حکایتی ذکر شده است: «[امیر سبکتگین] بدان وقت که به بُست رفت و بایتوزیان را بدان مکر و حیلت برانداخت و آن ولایت او را صافی شد، یک روز گرمگاه در سرای پرده به خرگاه بود به صحرای بست. و من و نُه یار من از آن غلامان بودیم که شب و روز یک ساعت از پیش چشم وی غایب نبودیم و به نوبت می‌ایستادیم دوگان دوگان، متظلمی به در سرای پرده آمد و بخروشید و نوبت مرا بود و من بیرون خرگاه بودم با یارم و با سپر و شمشیر و کمان و ناچخ بودم. امیر مرا آواز داده پیش رفتم، گفت آن متظلم که خروش میکند بیار. بیاوردم» (تاریخ بیهقی: ۴۲۵).

سر برهنه کردن: «با توجه به شواهد ادبی و تاریخی، میتوان گفت که سر برهنه کردن علاوه بر دلالت‌های معنایی دیگر (از جمله اینکه کلاه را که نشانه بزرگی بود گاهی به احترام بزرگان از سر برمیداشتند و...) گاهی به همراه جامه دریدن صورت می‌گرفته و شیوه‌ای در دادخواهی بوده است که آن را هم، متظلمان از سر در ماندگی و ناچاری ابداع کرده‌اند» (حیدری، حسنی جلیلیان و یاراحمدی، ۱۳۹۷: ۸۳).

در حکایتی از کتاب چهار مقاله شاهی بر این شیوه دادخواهی آمده است: «لمغان شهری است از دیار سند از اعمال غزنین و امروز میان ایشان و کفار کوهی است بلند و پیوسته. خائف باشند از تاختن و شبیخون کفار. اما لمغانیان مردمان بشکوه باشند و جلد و کسوب و با جلدی زعیری عظیم تا به غایتی که باک ندارند که بر عامل به یک من کاه و یک بیضه رفع کنند و به کم ازین نیز روا دارند که به تظلم به غزنین آیند و یک ماه و دو ماه مقام کنند و بی حصول مقصود بازنگردند. فی‌الجمله در لجاج دستی دارند و از ابرام پستی. مگر در عهد یمین‌الدوله سلطان محمود انارالله برهانه یکی شب کفار بر ایشان شبیخون کردند و به انواع خرابی حاصل آمد. ایشان خود بی خاک مراغه کردند چون این واقعه بیفتاد تنی چند از معارف و مشاهیر برخاستند و به حضرت غزنین آمدند و جامه‌ها بدریدند و سرها برهنه کردند و واویلاکنان به بازار غزنین درآمدند، و به بارگاه سلطان شدند و بنالیدند و بزاردند، و آن واقعه را بر صفتی شرح دادند که سنگ را بر ایشان گریستن آمد» (چهار مقاله: ۲۹).

چند اصطلاح قضایی

مزکی و معدل: از اصطلاحات قضایی متداول در این دوره مزکی و معدل است که عنوان دو گروه از اصحاب دارالقضا در ردیف (معرف، وکیل قاضی، امین قاضی) بوده است. مزکی، مسئول تزکیه شهود (رفع نکول شهود) بوده است و معدل وظیفه تعدیل (اثبات عدالت گواهان) را بر عهده داشته است.

در کتاب تاریخ بیهقی در حکایت افشین و بودلف، شاهی قریب به این مضمون آمده است: «مردی سی و چهل اندر آمدند، مزکی و معدل از هر دستی. ایشان را گفتم گواه باشید که من پیغام امیرالمؤمنین معتمم می‌گزارم برین امیر ابوالحسن افشین که میگوید بودلف قاسم را مکش و تعرض مکن و به خانه بازفرست که اگر وی را بکشی تو را بدلی وی بکشند، پس گفتم: ای قاسم، ... تندرست هستی؟ گفت: هستم» (تاریخ بیهقی: ۱۸۸). شاهی دیگر در همین کتاب با این موضوع یافت میشود: «روز سه‌شنبه بیست و هفتم صفر چون بار بگسست، امیر خواجه را گفت به طارم باید نشست که حسنگ را آنجا خواهند آورد با قضا و مزکیان تا آنچه خریده آمده است جمله به نام ما قباله نبشته شود و گواه گیرد بر خویشتن... و امیر دانشمند نبیه و حاکم لشکر را نصر خلف، آنجا فرستاد و قضا بلخ و اشراف و علما و فقها و معدلان و مزکیان کسانی که نامدار و فراروی بودند همه آنجا حاضر بودند و بنشسته» (همان: ۱۹۴).

سجل: سجل در لغت به معنی فتوا دادن، حکم کردن و سجل کردن: تسجیل، تصدیق کردن، تأیید کردن، قبول کردن است (دهخدا: ذیل سجل). و از شواهد تاریخی برمی‌آید به معنی نوشتن، ثبت قبالة و تصدیق آنها نیز

استعمال شده است.

در حکایت بر دار کردن حسنگ از کتاب تاریخ بیهقی شاهی بر این مدعا به دست می‌آید: «و دو قباله نبشته بودند همه اسباب و ضیاع حسنگ را به جمله از جهت سلطان و یک‌یک ضیاع را نام بر وی خواندند و وی اقرار کرد به فروختن آن به طوع و رغبت، و آن سیم که معین کرده بودند بستند، و آن کسان گواهی نبشتند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضاة نیز علی‌الرسم فی أمثالها» (تاریخ بیهقی: ۱۹۶).

در کتاب سیاستنامه نیز ذکر شده است: «باید که احوال قاضیان مملکت یکان‌یکان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه‌دستتر باشد او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و دیگری را که شایسته باشد بنشانند و هر یکی را از ایشان به اندازه کفاف مشاهرت اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد. این کار مهم و نازکست از بهر آنکه اینها بر خونها و مالهای مسلمانان مسلطند چون به جهل و طمع یا به قصد حکمی کنند و سجلی دهند بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم بد را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن» (سیاستنامه: ۴۷).

محضر: «محضر به معنی گواهی‌نامه و شهادت‌نامه و نوشته‌ای که حاکی از اثبات امری باشد و به اصطلاح امروز استشهادنامه یا صورت مجلس و بیشتر بصورت مرکب «محضر کردن» و «محضر نوشتن» به کار رفته است» (انوری، ۱۳۷۳: ۲۰۰). در حکایتی از قابوسنامه شاهی با همین مضمون ثبت شده است: «من در حال قاصدی را از گنجه به گرگان فرستادم و محضری فرمودم کردن به شهادت رئیس و قاضی و خطیب و جمله عدول و علما و اشراف گرگان که: این ده برجاست و حال این کرم برین جمله است و به چهار ماه این درستی بیاوردم و محضر پیش امیرابوالسوار نهادم و بدید و بخواند و تبسم کرد و گفت: من خود دانم که از چون تویی دروغ نیاید خاصه پیش چون منی؛ اما خود آن راست چه باید گفتن که چهار ماه روزگار باید و محضری به گواهی دوپست مُعَدَّل تا آن راست از تو قبول کنند؟» (قابوسنامه: ۴۴).

در متنی دیگر از کتاب تاریخ بیهقی شاهی دیگر با همین درونمایه ذکر شده است: «و چون این [بوسهل زوزنی] محتشم را حال و محل نزدیک امیر مسعود رضی الله عنه بزرگتر از دیگر خدمتکاران بود، در وی حسد کردند و محضرها ساختند و در اعتقاد وی سخن گفتند و وی را به غزنین آوردند در روزگار سلطان محمود و به قلعت بازداشتند» (تاریخ بیهقی: ۶۰). و نیز شاهی دیگر در کتاب اسرارالتوحید یافت میشود: «خواجه حسن مؤدب کی خادم خاص شیخ بود، حکایت کرد که چون شیخ ابوسعید قدس الله روحه العزیز در ابتدای حالت به نشابور آمد و مجلس میگفت و به یک بار مردمان روی به وی آوردند و مریدان بسیار پدید آمدند. در آن وقت در نشابور مقدم کرامیان استاد ابوبکر اسحق کرامی بود، و رئیس اصحاب رأی و روافض قاضی صاعد. و هر یک از ایشان تبع بسیار و شیخ را عظیم منکر و جملگی صوفیان را دشمن داشتندی... و محضری کردند و ائمه کرامیان نبشتند کی اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفیئی میکند و مجلس میگوید و بر سر منبر بیت و شعر میگوید... و این محضر به غزنین فرستادند، به خدمت سلطان غزنین، جواب نبشتند بر پشت محضر کی ائمه فریقین شافعی و بوحنیفه بنشینند و تفحص حال او بکنند و آنچه مقتضای شریعتست بر وی برانند» (اسرارالتوحید: ۳۷).

گواه: گواه به معنی شاهد، دلیل، و برهان است؛ کسی که شهادت به امری دهد. در کتاب تاریخ بیهقی شاهی از این اصطلاح قضایی یافت میشود:

«مرا تنها فرو گذاشتند و سر خویش گرفتند اعیان و مقدمان همه گواه منند» (تاریخ بیهقی: ۵۵۵).

«امیرک را با خویشتن برد تا مشاهد حال باشد و گواه وی» (همان: ۳۵۲).

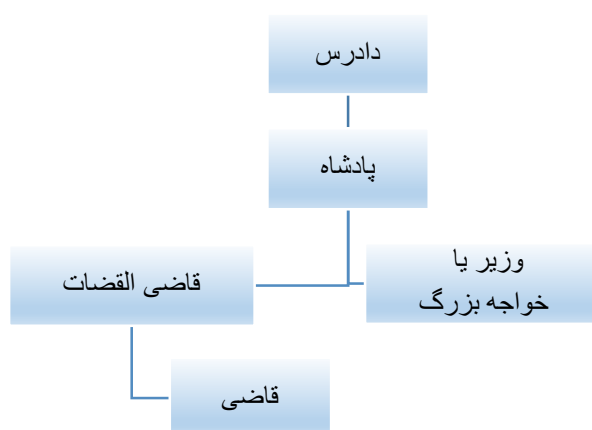
«این رای سخت نادرست است و من از گردن خویش بیرون کردم اما شما دو تن گواه منید» (همان: ۲۶۷).
 «مأمونیان گواه عدلند که به روزگار مبارک سلطان محمود دولت ایشان به پایان آمده» (همان: ۶۷۹).
 در حکایتی از کتاب قابوسنامه در رابطه با لزوم وجود شاهد در امر قضاوت ذکر شده است: «چنانکه به طبرستان قاضی القضاة ابوالعباس رویانی بود. و وی مردی مستور بود و وا علم و ورع و پیش‌بین و صاحب تدبیر. و وقتی به مجلس او مردی پیش او به حکم آمد و بر مردی صد دینار دعوی کرد. قاضی از آن خصم پرسید. آن مرد انکار کرد. قاضی این مدعی را گفت: گواه داری؟ گفت: ندارم. قاضی گفت: پس وی را سوگند دهم. مدعی بگریست زارزار و گفت: ای قاضی زینهار! وی را سوگند مده که وی بر سوگند خوردن دلیر شده است و باک ندارد. قاضی گفت: من از شریعت بیرون نتوانم شد یا تو را گواه باید یا وی را سوگند رسد. مرد در پیش قاضی در خاک همی گردید و همی گفت: زینهار! ای قاضی مرا گواه نیست و وی سوگند بخورد و من مظلوم و مغبونم. زنهار به گردن تو تدبیر بکن» (قابوسنامه: ۱۴۵).

سوگند: سوگند در لغت به معنی قسم، اقرار و اعترافی است که شخص از روی شرف و ناموس خود میکند و خدا یا بزرگی را شاهد میگیرد (فرهنگ معین: ذیل سوگند). سوگند دادن یکی از راههای تشخیص گناهکار از بیگناه بوده است.

در حکایتی از کتاب نصیحةالملوک شاهی با همین مضمون آمده است که: «ابوسفیان القاضی گوید که روزی یحیی بن خالد البرمکی اندر مجلس حکم بود مغی بیامد و بر وی دعوی کرد. گواه خواستم گواه نداشت. گفت او را سوگند ده. من او را سوگند دادم. مغ برفت و من یحیی را برابر مغ بنشانده بودم حق اسلام را و هرگز به کسی میل نکردم چه میترسیدم که خدای تعالی مرا ازین پرسد» (نصیحةالملوک: ۹۳).

در کتاب قابوسنامه شاهی دیگر بر این مدعا یافت میشود: «پس اگر داوری افتد در داوری دلیر مباش که دلیری به داوری اندر نشان ستمکاری بود. و تا بتوانی هرگز سوگند به دروغ و راست مخور و خویشتن را به سوگند خوردن معروف مکن تا اگر وقتی سوگند بایدت خوردن، چنانکه افتد مردمان تو را بدان سوگند راستگوی دارند» (قابوسنامه: ۱۰۰).

ساختار قضایی قرن پنجم بر اساس شواهد به‌دست‌آمده از متون نثر این دوره



نتیجه‌گیری

شواهد به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که انسان در طول تاریخ هرگز بی‌نیاز از امر قضاوت نبوده است و این امر بنا بر مقتضیات زمان و تکامل انسان به شکلهای مختلفی انجام می‌شده است؛ در روزگار قدیم بصورت ساده و ابتدایی جریان داشته و با شکلگیری و تغییر حکومتها امر قضاوت نیز دچار دگرگونیهای بسیاری گردیده است. بر اساس شواهد تاریخی در ساختار قضایی شاه اولین و قدرتمندترین شخص در منصب قضاوت بوده است. برخی پادشاهان برای دادرسی شیوه‌هایی چون به مظالم نشستن، زنجیر عدالت، و جامهٔ سرخ پوشیدن را برای رسیدگی مستقیم به مشکلات متظلمان ابداع کرده‌اند. و در مقابل دادخواهان و متظلمان نیز روشهایی همچون بر سر راه پادشاهان ایستادن، قصه برداشتن، و سر برهنه کردن را به کار برده‌اند. پس از سلطان، وزیر یا خواجهٔ بزرگ و قاضی‌القضات در رأس این منصب حضور داشته‌اند و قاضی در مرتبه‌ای نازلتر از قاضی‌القضات امر قضاوت را برعهده داشته است. از اصطلاحات دیوانی به‌کاررفته در حکایتهای تاریخی به واژه‌های مزکی و معدل، سجل، محضر، گواه، و سوگند برمیخوریم. مزکی و معدل عنوان دو گروه از اصحاب دارالقضا در ردیف (معرف، وکیل قاضی، امین قاضی) بوده‌اند. مزکی، مسئولیت تزکیهٔ شهود (رفع نکول شهود) و معدل وظیفهٔ تعدیل (اثبات عدالت گواهان) را بر عهده داشته است. سجل، مجلسی برای حل اختلاف و محضر، شهادتنامه‌ای برای اثبات امری، گواه شاهد و قصهٔ شکایت معنی شده است. سوگند به معنی قسم، اقرار و اعتراف آمده است. با مطالعهٔ کتابهای تاریخی و ادبی اطلاعات ارزشمندی از نحوهٔ قضاوت و دادرسی در طول تاریخ به دست می‌آید.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رسالهٔ دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در پردیس علوم انسانی دانشگاه سمنان استخراج شده است. آقای دکتر حسن اکبری بیرق راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای وحید اقبالی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر عبدالله حسن‌زاده میرعلی به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده‌است.

تشکر و قدردانی

از استاد امید مجد و همکارانشان در نشریهٔ وزین بهار ادب سابق متشکریم که امکان نشر این مقاله را فراهم آوردند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریهٔ داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیهٔ قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهدهٔ نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیهٔ موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Baghadadi. Bahauddin. (1936). Al-Tavassol ela Tarrassol. Tehran: Sahami Chap company.
- Beyhaqi. A. (2007). History of Bayhaqi. Tehran: Sana'i Library.
- Dekhoda. A A. (1986). Dictionary. Tehran: Dekhoda Dictionary Institute.
- Gardizi. M. (1984). Zain al-aKhbar or Tarikh Gardizi. Tehran: Donyay Ketab.

- Mohammad ibn Monavvar. (1987). *Asrar al-Towhid fi Maqamat al-Sheikh Abi Saeed*. Tehran: Agah.
- Nizam al-Molk Tusi, H. (1965). *Siar al-Moluk or Siasatnameh*. Tehran: Tehran mosavvar.
- Onsor al-Maali, K. (2014). *Qaboosnameh*. Tehran: Tirgan.
- Rafiei Tabatabai, S H and Rafiei Tabatabai, M S. (2018). "a review of the historical development of the institution of advocacy. legal and judicial counseling in Iran". *Tamaddon hoquqi*. 2 (4), pp.57-76.
- Samarqandi Nizami Arooz, A. (1327). *four essays*. Tehran. published by: Armaghan.

فهرست منابع فارسی

- بغدادی، بهاء‌الدین، (۱۳۱۵)، التوسل الی التوسل، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۸۶)، تاریخ بیهقی، تهران: کتابخانه سنایی.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۶۵)، لغتنامه، تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا.
- رفیعی طباطبایی، سید حسام‌الدین و رفیعی طباطبایی، مطهره سادات، (۱۳۹۸)، «بررسی سیر تاریخی تحولات نهاد وکالت، مشاوره حقوقی و قضائی در ایران»، نشریه تمدن حقوقی، (۴) ۲، صص ۵۷-۷۶.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۴)، قابوسنامه، تهران: تیرگان.
- گردیزی، محمد، (۱۳۶۳)، زین الاخبار یا تاریخ گردیزی، تهران: دنیای کتاب.
- میهنی، محمدین منور، (۱۳۶۶)، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تهران: آگاه.
- نظام‌الملک طوسی، حسن بن علی (۱۳۴۴)، سیر الملوک یا سیاستنامه، تهران: تهران مصور.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر (۱۳۲۷)، چهار مقاله، تهران: ارمغان.

معرفی نویسندگان

- وحید اقبالی:** دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، پردیس علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: veghbali@semnan.ac.ir)
- حسن اکبری بیرق:** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پردیس علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: hakbari@semnan.ac.ir) (نویسنده مسئول)
- عبدالله حسن‌زاده میرعلی:** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پردیس علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.
(Email: hasanzadeh@semnan.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

- Vahid Eghbali:** PhD student, Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: veghbali@semnan.ac.ir)
- Hassan Akbari Bayragh:** Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: hakbari@semnan.ac.ir): Responsible author)
- Abdullah Hassanzadeh Mirali:** Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Humanities Campus, Semnan University, Semnan, Iran.
(Email: hasanzadeh@semnan.ac.ir)